

« بررسی سیاست خارجی دولت کلینتون از دیدگاه کیسینجر »

● محمد حسن ضیائی فر

چکیده: نوشتار حاضر با ارایه تصویری از شخصیت فردی، فکری و شغلی کیسینجر تلاش نموده تا با بهره گیری از منابع در دسترس دیدگاههای جدید نامبرده را در نقد سیاست خارجی دولت کلینتون به مخاطب خود منتقل نماید. در نهایت استنتاجات حاصله ارایه گردیده است.

مقدمه

۱ - عملکرد پر نوسان دستگاه دیپلماسی خارجی دولت کلینتون پس از دو سال حرکت و برخورد چالش برانگیز با بحرانهای بین‌المللی به خصوص سومالی، رواندا، هائیتی، بوسنی و هرزگوین به همراه رسوایی‌های داخلی شخص رییس جمهور آمریکا و وابستگانش و عملکرد ضعیف در تحقق بخشیدن به وعده‌های انتخاباتی سال ۹۲ میلادی، موجبات وقوع تحولی سیاسی در جامعه آمریکا که به تعبیر نشریات این کشور «زلزله یا انقلاب ۹۴» نامیده شد فراهم آوردند، آن تحول چیزی جز شکست دمکراتها (حزب حاکم) در انتخابات سنا و همچنین از دست دادن اکثریت مجلس نمایندگان نبود. اکنون جمهوری خواهان به آهستگی در پی‌آند تا نظرات خویش را با استفاده از اختیارات قوه مقننه بر رییس جمهور تحمیل نمایند. اظهارات رهبران جمهوریخواه صرف‌نظر از کلی‌گوییهای بی‌فایده در پاره‌ای مسایل همانند بحران بوسنی و هرزگوین یا شرکت آمریکاییان در عملیات حفظ صلح سازمان ملل که علی‌الظاهر با دیدگاه

مدیریت کلیتتون متفاوت می‌نمایاند به جهت اهمیت موضوعات مزبور این روزها محور بسیاری از اخبار و تحلیل‌های نشریات و جراید قرار گرفته است(*)**

۲ - از جمله جمهوریخواهانی که از سالها پیش به عنوان صاحب‌نظری ورزیده و سیاستمداری مبتکر شناخته شده و همواره نظرات وی از سوی محافل سیاسی داخل و خارج آمریکا مورد توجه بوده است، هنری کیسینجر است. ملاحظه و بررسی دیدگاه‌های نظری جدید وی در خصوص عملکرد دستگاه سیاست خارجی دولت کلیتتون صرف‌نظر از آگاهی بر ایده‌های نظری یکی از صاحب‌نظران علوم سیاسی در آمریکا در مقطع زمانی فعلی که موقعیت رییس جمهور رو به نزول بوده و احتمالاً در انتخابات ریاست جمهوری آتی (۱۹۹۶) موفقیت با جمهوریخواهان خواهد بود، خصوصاً برای ملتی که خصومت ذاتی حکام آمریکا با آن محدود به حزب حاکم نبوده، گروه سیاسی دیگر نیز بر قلدر مابی در برخورد خویش تأکید می‌نماید و از سوی دیگر آن ملت، علمدار مبارزه با استکبار است می‌تواند امری مفید و ضروری باشد. مضافاً به اینکه از تطبیق نظرات کیسینجر که قبل از پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات اخیر در خصوص مسایل متعدد بین‌المللی بیان شده و در نوشتار حاضر نیز آمده است با دیدگاه‌هایی که ظاهراً در حال حاضر از سوی رهبران جمهوریخواه پیگیری می‌شود. (خصوصاً در مورد برخورد آمریکا در قضیه بوسنی) به خوبی می‌توان کاربرد فریب در تاکتیکها و سیاستهای دولتمردان آمریکا (از هر دو حزب) که در جهت گمراه ساختن افکار عمومی انجام شده یا می‌شود را مشاهده نمود.

۳ - به عنوان نکته آخر یادآوری می‌شود که دیدگاه کیسینجر در خصوص هائیتی در نوشتار حاضر، قبل از مداخله آمریکا در کشور مزبور ابراز گردیده لیکن همچنان همان نظر از سوی جمهوریخواهان مورد تأکید قرار گرفته است.

** برای ملاحظه روند انتخابات اخیر آمریکا و تحولات مربوط در جامعه مزبور مطالعه نشریات اکونومیست، نیوزویک، تایم چهارماهه آخر سال ۱۹۹۴ مفید می‌تواند باشد.

** برای ملاحظه روند انتخابات اخیر آمریکا و تحولات مربوط در جامعه مزبور مطالعه نشریات

اکونومیست، نیوزویک، تایم چهارماهه آخر سال ۱۹۹۴ مفید می‌تواند باشد.

هینز آلفرد کیسینجر (Heinz Alfred Kissinger) در فورت (Furth)

آلمان به تاریخ ۲۷ مه ۱۹۲۳ متولد گشته،^(۱) اصل و نسب وی یهودی است و به همین جهت در خلال اقتدار نازیها در آلمان به آمریکا گریخت و پناهنده این کشور گشت.^(۲) در آمریکا پس از گذراندن مراحل تحصیل و طی تز دکترا تحت عنوان جهان باز یافته^(۳) (Resorted World) و مشاغل مطالعاتی همانند دبیری مجله فارن افرز،^(۴) و بررسی مسأله استراتژی هسته‌ای در تمام نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ و استادی دانشگاه با نشان دادن نبوغ و شایستگی خود پس از پیروزی نیکسون در سال ۱۹۶۸ در انتخابات ریاست جمهوری علی‌رغم اینکه قبل از انتخابات نظر مخالفی نسبت به نیکسون داشت^(۵) حاضر به همکاری با رییس جمهور به عنوان مشاور امنیت ملی شد. وی در خلال سالهای تصدی خود در پست مزبور یا وزارت خارجه که از ۱۹۷۳ مسؤول آن شد همواره یکی از سیاستمداران برجسته در صحنه بین‌المللی و از جمله افرادی بود که نقش مهمی در تصمیم‌گیریهای استراتژیک مقامات دولتی آمریکا و همچنین سیاستهای گروه سه جانبه و ارایه تحقیقات راهبردی برای سازمان سیا را بر عهده داشت. در خلال همین سالها بود که دکترین تشنج زدایی و ایجاد روابط سازنده با چین و شوروی را مطرح و در این راستا اقدامات عملی مهمی چون سفر به چین را عینیت بخشید.^(۶) وی معتقد بود که می‌شود هم با چین و شوروی روابط سازنده‌ای داشت و هم اینکه با متحدان غربی و با ژاپن می‌توان به هم پیمانی سابق ادامه داد.^(۷) نامبرده در دوران جنگ سرد مفاهیم جنگ محدود را به سیاستگذاران آمریکا تجویز می‌نمود. به نظر وی استراتژی جنگ محدود، آمریکا را با ابزارهای لازم برای «ایجاد رابطه‌ای معقول میان قدرت و میل به استفاده از آن میان مؤلفه‌های فیزیکی و روانشناختی سیاست ملی» مجهز می‌سازد.^(۸) نویسندگان معتقدند که وی برای حل مناقشه ویتنام تلاش بسیاری نموده و هم او بوده که در ژانویه ۱۹۷۳ هانویی را متقاعد ساخته تا اسیران آمریکایی را از ویتنام شمالی مسترد و در عوض آمریکاییان از ویتنام خارج شوند و شاید به همین جهت بود که در سال ۱۹۷۳ جایزه صلح نوبل را به وی دادند.^(۹) از حیث نظری نویسندگان کیسینجر را واقع‌گرایی در عداد یکی از واقع‌گرایان معاصر به شمار آورده‌اند.^(۱۰) مبانی دیدگاه واقع‌گرایی را بصورت زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱) دولتهای ملی بازیگران اصلی در یک نظام «دولت - محور» هستند.

۲) سیاست داخلی را می‌توان به وضوح از سیاست خارجی تفکیک کرد.

۳) سیاست بین‌المللی کشمکش بر سر قدرت در یک محیط فاقد مرجع فائقه مرکزی

است.

۴) در یک نظام بین‌المللی غیر متمرکز مرکب از دولتهایی که از برابری حقوق یا حاکمیت برخوردارند، میان دولتهای ملی از حیث تواناییهایشان مراتبی به صورت قدرتهای بزرگتر و دولتهای کوچکتر وجود دارد. نظریه واقع‌گرایی که از دهه ۱۹۷۰ به این طرف علاقه مندی تازه نسبت بدان ایجاد شده همانند نظریه آرمان‌گرایی نظریه‌ای هنجاری و واجد سمت‌گیری سیاست‌گذارانه است. از ویژگیهای فکری نظریه پردازان واقعگرا این است که از تاریخ نظام بین‌الملل بهره فراوانی می‌برند. مطابق نظر واقعگرایان که هیچ‌گونه هم‌نوایی اساسی میان منافع کشورها وجود ندارد، قدرت پدیده‌ای چند بعدی است که دارای هر دو مؤلفه نظامی و غیر نظامی می‌باشد، برخی عوامل تغییر ناپذیر همچون جغرافیا و سرشت رفتار بشر نحوه رفتار بین‌الملل را تعیین می‌کنند، وظیفه دولتمردان ترتیب دادن چهارچوبی سیاسی است که در داخل آن بتوان تمایل بشر به درگیر شدن در منازعات را به حداقل رساند، توازن قدرت وسیله تنظیم‌کننده مهمی برای جلوگیری از دستیابی یک کشور یا هر گروه سیاسی دیگر به برتری و استیلا در اختیار می‌گذارد، سیاست تابع فلسفه اخلاق نیست برعکس نظریه سیاسی مأخوذ از رویه سیاسی و تجربه تاریخی است، واقعگرایان در پی ایجاد سازش میان منافع ملی و آرمانهای فوق ملی هستند اگر چه مطابق مفروضات این مکتب منافع ملی بر آرمانهای فوق ملی برتری دارند یا باید داشته باشند.

نظریه روابط بین‌الملل کیسینجر به عنوان یک واقعگرا منتج از تجزیه و تحلیلی است که خود وی از اروپای قرن نوزدهم صورت داده است. کیسینجر برای مطالعه سیاست بین‌الملل دو الگو ارایه می‌دهد:

۱) سیستم با ثبات

۲) سیستم انقلابی

وی مدعی است که ثبات، حاصل جستجوی صلح نیست بلکه حاصل نوعی مشروعیت مورد پذیرش عموم است و مشروعیت چیزی بیش از یک توافق بین‌المللی در مورد سرشت ترتیبات قابل اجرا و اهداف و شیوه‌های مجاز سیاست خارجی نیست. مشروعیت حکایت از پذیرش چهارچوبی برای نظم بین‌المللی از سوی تمامی قدرتهای بزرگ دارد لیکن توافق نظر قدرتهای بزرگ در مورد چهارچوب نظم بین‌المللی، منازعات بین‌المللی را از میان برنمی‌دارد بلکه صرفاً دامنه آنها را محدود می‌سازد، منازعه در داخل این چهارچوب محدودتر از منازعه بر سر این چهارچوب است. دیپلماسی که کیسینجر آن را «تعديل اختلافات از طریق گفتگو»

می‌داند تنها در آن دسته از سیستم‌های بین‌المللی امکان‌پذیر است که «مشروعیت حاصل آمده باشد» در الگوی وی مقصود اصلی بازیگران ملی حفظ صلح نیست چراکه معتقد است هر جا صلح به معنی پرهیز از جنگ، مقصود اصلی یک قدرت یا گروهی از قدرتها بوده سیستم بین‌المللی در اختیار بی‌رحم‌ترین عضو جامعه بین‌المللی قرار گرفته است ولی برعکس هرگاه نظم پذیرفته است که در مورد برخی اصول حتی به خاطر صلح هم نمی‌توان سازش کرد، ثبات مبتنی بر تعادل نیروها دست کم قابل تصور بوده است.

کیسینجر نیز مانند بیشتر واقع‌گرایان نقش مهمی برای دیپلماسی در زمینه اختلافات کشورها قایل می‌باشد و تزریق ایدئولوژی به درون سیستم بین‌المللی را نامطلوب می‌شمرد به نظر وی ایدئولوژی نه تنها موجب تکوین مقاصد ملی نامحدود می‌شود بلکه در نهایت، دولت‌هایی پدید می‌آورد که هدفشان برانداختن سیستم بین‌المللی موجود است و هنگامی که قدرتها در مورد چهارچوب سیستم - یا مشروعیت آن - با هم توافق ندارند اجرای دیپلماسی، دشوار و حتی ناممکن می‌گردد. کیسینجر بر جهان با چند مرکز قدرت تأکید می‌ورزید که البته تأکیدی بر انعطاف‌پذیری دیپلماتیک و عنصر غافلگیری بود. انعطاف‌پذیری که وجه مشخصه سبک دیپلماسی کیسینجر بود در شرایط پنهانکاری راحت‌تر قابل حصول است. بر خلاف هواداران آرمانگرایی ویلسونی، کیسینجر وجود سیستم‌های سیاسی مردم‌سالار را شرط مقدماتی یک جهان صلح‌آمیز نمی‌داند و لذا در پی تغییر ساختار سیاسی داخلی کشورها نیست. به نظر وی ساختارهای سیاسی داخلی مشابه و سازگار با هم موجب ایجاد اتفاق نظر یا مشروعیت در سطح بین‌المللی می‌شوند.^(۱۱) ناگفته نماند که کیسینجر اکنون شرکت مشاورتی خصوصی دارد که کارتهای اقتصادی طرف مشاوره «شرکت کیسینجر و شرکاء» می‌باشند.

نظریات جدید کیسینجر

طی چند ماه اخیر سه نوشتار به ترتیب در نیوزویک، واشنگتن پست و دیگری در کنفرانس سالانه «کنگره توسعه اقتصادی جهانی» بر محور بررسی سیاست خارجی از کیسینجر منتشر گردیده است.^(۱۲) در مکتوب نخستین، وی معتقد است که سیاست خارجی رئیس‌جمهور علی‌رغم موفقیت‌هایی از قبیل:

(۱) تقویت پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)

(۲) حفظ و تداوم روند (حفظ) صلح خاورمیانه در جبهتی مؤثر

(۳) خلاصی از الزام بیش از حد در سومالی با حداقل خسارت

پس از گذشت یکسال و نیم از مدیریت وی با استهزاء غالبی روبرو گشته است. کیسینجر

می‌گوید: «انتخاب واقعی رئیس جمهور میان سیاست خارجی و یک دستور کار داخلی نیست، اگر او نتواند هر دو را انجام دهد در هر دو ناموفق خواهد بود». در بررسی دلایل عدم موفقیت، رئیس جمهور می‌گوید: «مسئله اساسی که وجود داشته عدم توانایی مدیریت در ایجاد چهارچوب مفهومی و مدیریت پیچیدگیهای نظم بین‌المللی بعد از جنگ سرد است» در ادامه اظهار می‌دارد: «نظمهای نوین جهانی هرگز به طور خودکار ظاهر نمی‌شوند بلکه دردهای سخت ناشی از تولدشان بوسیله عدم ثبات و آشوب چهره می‌نمایند. وی وضعیت موجود در مقابل مدیریت کلینتون را مشابه وضعیت و جمهور ترومن پس از کنفرانس پوتسدام ۱۹۴۵ می‌داند و در تحلیل این ادعا می‌گوید: هنگامی که دیدگاه روزولت مربوط به امنیت دسته جمعی اداره شده توسط چهار پلیس (یعنی چهار کشور نقش پلیس را در صحنه ایفاء نمایند) به شکست انجامید ایالات متحده حدود سه سال برای ایجاد جایگزینی تلاش نمود تا اینکه دکترین سد سازی (محدود سازی) اتخاذ گردید، این دکترین که در راستای جلوگیری از توسعه بیشتر کمونیست تعریف عملی برای جنگ سرد تدارک دید حدود چهل سال بعد از آن برای هر مدیریتی در آمریکا به عنوان یک راهنما به کار گرفته شد. اگر چه در خلال این سالها اختلاف نظرهای تاکتیکی وجود داشته است لیکن هیچ چالشی نسبت به مفهوم براندازی وجود نداشت، اما بعد از جنگ سرد هیچ مفهوم قابل مقایسه‌ای تثبیت نگردید. کیسینجر معتقد است که «امروزه دیگر تهدید ایدئولوژیکی جهان شمول ژئوپولوتیک در پی براندازی وجود ندارد لیکن قدرتهای بزرگ به نحو پراکنده در سطح جهان ظهور نموده‌اند که بعضی از آنها به نحو برجسته‌ای نسبت به اعتقادات اخلاقی ما تهاجمی عمل می‌کنند و بعضی عمیقاً اخلاص برانگیزند حتی زمانی که تهدید مستقیمی نسبت به آمریکا از خود بروز ندهند» کیسینجر دلیل دیگر عدم موفقیت مدیریت کلینتون را قصور در تنظیم یک نظریه عملی به نحوی که حوادث منفرد و بحرانی با آن مرتبط باشد دانسته، در تحلیل این قضیه می‌گوید: «اعتقادات و نظریات بسیاری از مقامات عالی مدیریت در تضاد با جنگ سرد شکل گرفته و به طور استهزاء آمیزی در حال حاضر حتی با زمان تطابق ندارد و همین برخورد بوده که یک تجلی توأم با سوءظن را از قدرت آمریکا به نمایش درآورده است، ترجیح راه حل‌های چندگانه و بی‌میلی نسبت به تفکر راجع به منافع ملی همه اینها عدم پاسخ واقع گرایانه به جهانی که مراکز قدرت چندگانه و تعارضات مختلف را در خود دارد موجب گشته است» وی در ادامه می‌گوید: «بیان تفکرات مفهومی در خصوص تحول تدابیر قبلی صرفاً جهت تثبیت اقدامات است. برای مثال، سال گذشته مشاور امنیت ملی در یک سخنرانی اعلام داشت «گسترش دمکراسی» به عنوان جایگزین سیاست محدود سازی در نظر گرفته شده. باید از ایشان

پرسید آیا دقیقاً آنچه مورد نظر مدیریت فعلی است گسترش معنای دموکراسی است؟ نسبت به چه کسی اعمال می‌شود؟ با چه ابزارهایی؟ اگر این سؤالات پاسخ داده نشود این ریسک در سیاست ما وجود دارد که فضولانه و از حیث عملی فاقد توان ظاهر گردد. به نحو مشابهی قبل از اجلاس با سران کشورهای آسیایی در سیاتل و جمهور از «جامعه پاسیفیک» سخن گفت. البته حائز اهمیت است که رئیس جمهور منافع آمریکا را در منطقه‌ای که دارای وسیعترین نرخ رشد در جهان می‌باشد حفظ نماید لیکن از سوی دیگر این سؤال مطرح می‌شود که معنای واژه Community که از سوی رئیس جمهور به کار رفت چیست؟ واقعیت این است که چین و ژاپن هریک دیگری را به عنوان مخالف بالقوه تلقی می‌کند، کره از هر دو بیم دارد. چین نه تنها به ژاپن توجه دارد همچنین روسیه و تا حدودی هند را نیز می‌پیماید، اندونزی از ژاپن و چین می‌ترسد فقدان یک ارزیابی واقعگرایانه باعث شده که روابط دو جانبه ما با ملتهای کلیدی آسیا رو به زوال نهد حتی اگر جامعه (Community) مورد ادعا وجود داشته باشد». کیسینجر معتقد است که این روند سیاست خارجی آمریکا به سمت تجرد و انزاع گرایمی به پیش می‌رود. همچنین سیاست خارجی به عنوان یک مسأله داخلی مستعد جهت حصول اجماع از طریق بدهستان جلوه نموده یعنی جهت کند کردن روند انتقاد داخلی، و حال آنکه سیاست خارجی یک روند مستمر است که به دو بخش منفرد تقسیم می‌شود و به طور کلی خلاف هر کسی را در خانه و خارج خانه نمایان می‌سازد. بجز انتقادات وارده بر مفاهیم به کار برده شده از سوی مدیریت کلیتون در سیاست خارجی، کیسینجر اشکال دیگر سیاست خارجی مدیریت کلیتون را فقدان غیر عادی دیسپلین می‌داند.

وی می‌گوید: «مدیریت کلیتون هنوز نتوانسته ارتباط کافی برای پافشاری بر مدیریت عملیاتی را بدست آورد و همین امر ایجاد پارادوکس نموده است. و جمهوری بیشتر وقت خود را صرف مرتفع ساختن شکست سیاست خارجی بعد از اینکه مخاطره‌ای حادث شد می‌نماید تا اینکه او خود مبادرت به یک اقدام پیشتاز نماید. وی در ادامه اعتبار سیاست خارجی را به این می‌داند که بین آنچه رهبران گفته‌اند و آنچه انجام خواهد شد ارتباط وجود داشته باشد یعنی براساس اعلامها امری تحقق یابد اکنون بسیاری از این عناصر در مدیریت کلیتون وجود ندارد بدین معنا که حتی اگر سیاستهای روز به روز با احتیاط صورت پذیرد مدیریت اعتبار ناکافی بدست خواهد آورد چرا که تفکرات ثانوی اش بر علیه مواضع اولیه است و همین غالباً نشان از ضعف است. بوسنی مثال خوب یک سیاست احتیاط آمیز است که نتیجه اش شکست بوده چرا که در انتقال قصد خود، ناتوان و نسبت به اعمال دیسپلین در اجرا قاصر جلوه نموده: «در خلال

سه هفته در ماه آوریل مدیریت حداقل نسبت به وضعیت گورازده چهار موضعگیری نموده بدین ترتیب که ابتدا بیانیه‌ای توسط وزارت دفاع مبنی بر اینکه اعمال شتاب زده نباید گیرد صادر شد که سپس توسط مشاور امنیت ملی رد و انکار گردید آن گاه بمبارانی غیر مؤثر و سپس بیانیه رییس جمهوری در کاربرد نیروی نظامی و النهایه التیماتومی به صربها مبنی بر عقب نشینی».

«دست پاچگی مشخصه نوعی بیشتر خط‌مشیهای مدیریت مربوط به بوسنی است. مدیریت تفکیک و انتخاب اساسی را مورد توجه قرار نداده: آیا به مسأله سیاست حفظ تمامیت ارضی بوسنی اولویت دهد یا به مسأله اخلاقی پایان تراژدی حاضر؟ زمانی که کلیتون بر سرکار آمد جنگ داخلی مدت ۹ ماه بود که ادامه داشت و حدود ۳۵٪ سرزمین توسط نیروهای صرب اشغال شده بود، اعاده تمام سرزمین فقط از طریق مداخله خارجی طولانی قابل حصول بود که انجام یک چنین امری نه از سوی مدیریت و نه از سوی متحدین آمریکا میسر بود. طریق دیگر اعمال آتش‌بس از طریق روشهای شبیه به آنچه که طی یکسال گذشته در سارایوو و گورازده انجام شده بود که یکی از سازوکارهای این طریق حمایت از طرح میانجیگران سازمان ملل ساپروس ونس و دیویداوئن بود. نتیجه این روند رها ساختن حدود ۴۰٪ سرزمین بوسنی در يد صربها بود که این طریق نیز توسط مدیریت مورد قبول قرار نگرفت. نتیجه اینکه، تعارض میان اعتقادات مدیریت و میل به انجام ریسکهایی در صحنه بین‌الملل هرگز حل نشد». کیسینجر معتقد است که مدیریت هرگز حقیقت را برای عموم آمریکاییان توضیح نداد نتیجه یک نوع تکرار مکررات در بیان الفاظ شد که هیچ معنای واقعی در برداشت و به همین جهت هنگامی که رییس جمهوری سخن می‌راند صربها سرزمین بیشتری را از مسلمانان غصب نمودند آنچه به طور جدی مورد نیاز است وجود بیانیه‌هایی جامع از اهداف متناسب با اعمالی که آماده‌ایم به عهده بگیریم می‌باشد. در توضیح اظهارات قبلی خود به عنوان مثال دوم کیسینجر هایتی را مورد توجه قرار می‌دهد: و جمهور اظهار داشت که ما ناچاریم در هایتی مداخله نظامی کنیم چرا که هایتی دم دست است و حال آنکه نزدیکی جغرافیایی دلیل کاربرد نیروی نظامی نمی‌تواند باشد، مگر اینکه تهدیدی واضح برای منافع آمریکا باشد که در این مورد چنین تهدیدی وجود ندارد. اگر هدف عملیات نظامی اصلاح بنیادین وضعیت داخلی هایتی است آیا افکار عمومی آمریکاییان را برای یک چنین روند طولانی آماده نموده‌ایم؟ و اگر هدف جلوگیری و توقف مهاجرت به آمریکا است آیا با این حقیقت روبرو شده‌ایم که بیشتر مهاجرین پناهندگان اقتصادی هستند که تا زمانی که هایتی فقیر باشد آن کشور را ترک خواهند کرد ام از اینکه مداخله کنیم یا نکنیم. آیا با مداخله ما می‌خواهیم مخالفان تقریباً متفق را در بقیه نیم کره غربی به چالش

طلیم؟».

کیسینجر پس از ذکر دو مورد بوسنی و هایتی به عنوان چالش اساسی در سیاست خارجی مدیریت کلینتون می‌گوید: «برای هدایت سیاست آمریکا می‌بایست ایده منافع ملی را بسط داد»، وی در خصوص تمدید شرط کامله‌الو داد که موضوع نوشتار وی در واشنگتن پست نیز بود علی‌رغم تأیید اقدام کلینتون معتقد است که این امر نتوانسته چهارچوبی برای رابطه سازنده با چین فراهم سازد آنچه شدیداً مورد نیاز است گفتگویی سطح بالا برای تبیین اهداف مشترک و تشریح مساعی در آنها و اینکه کدام اختلافات قابل تخفیف هستند، می‌باشد. وی در ادامه می‌گوید: «چین باید درک کند که حتی در نبود مجازات، روابط با آمریکا با پیشرفت حقوق بشر تسهیل خواهد شد» و البته در مقاله دیگر خود این مطلب را با توضیح بیشتری بیان می‌دارد: «بهبود وضع حقوق بشر از آغاز مملکت ما جزو تاریخ ما بوده است. چین باید این دل‌بستگیها را مدنظر قرار دهد. در مقابل، آمریکاها باید جنبه‌های بی‌نظیر تجربه ملی چین را بررسی نمایند به همان اندازه که ما نمی‌توانیم دیکته کردن دیگران را بر خود تحمیل کنیم چین نیز به عنوان یک قدرت بزرگ نمی‌تواند موضوعات مربوط به دولت و اقتصادش را به صورت دیکته بپذیرد» کیسینجر در ادامه می‌گوید اگر رییس جمهور شرط کامله‌الو داد را تمدید نمی‌کرد منجر به انزوای آمریکا به جای چین می‌گشت و همچنین اینکه تصمیم رییس جمهور به معنای آن نیست که آمریکا دیگر موضوع حقوق بشر را در چین دنبال نمی‌کند بلکه بدین معناست که چگونه می‌توان بهترین تعادل را بین این هدف و سایر منافع آمریکا برقرار نمود. با قرار دادن علایق مشروع حقوق بشر در جای خود، در چهارچوب کلی روابط دو جانبه آمریکا و چین، احتمالاً بهتر به نتیجه خواهیم رسید». کیسینجر در ادامه به بررسی سیاست خارجی کلینتون در قبال اروپا می‌پردازد: «رابطه با آتلانتیک شمالی تا این تاریخ یک هدف فی‌نفسه برای آمریکا بوده اکنون با تحولات جدید چیزی فرعی می‌شود خصوصاً به جهت ارتباط با روسیه و تابع قرار گرفتن نسبت به مفهوم انتزاعی چند جانبه بودن».

«طرح مشارکت برای صلح قصدی است نامعلوم و در این وضعیت کلینتون اعلام نموده که به همراه ناتو، پیمان ورشو، جمهوریه‌های شوروی سابق و بیطرفهای اروپایی در یک ساختار که همانا طرح نظامی مشترک خواهد بود شرکت خواهیم کرد. سؤالی که مطرح است اینکه قزاقستان و بلژیک با یکدیگر چه طرحی می‌توانند داشته باشند؟ از حیث عملیاتی، نتیجه عملی این طرح ایجاد مرزبندی در اروپا خواهد بود: یکی تحت حمایت ناتو و دیگری فاقد حمایت ناتو، هنوز مرز بندی‌هایی که ناتو حمایت نخواهد کرد دقیقاً مشخص نیست و این وضعیت محرکی خواهد

بود تا کشورهای بی که خود را در تهدید تلقی می‌کنند رو به سوی ایجاد ترتیباتی با مسکو برای تضعیف بیشتر ناتو قدم بردارند.

جهت اغوا نمودن روسیه به ورود در طرح مشارکت برای صلح، واشنگتن ابراز داشته که به مسکو یک وضعیت خاصی (Undefined) اعطاء خواهد شد. اما برای همسایگان روسیه این امر فقط می‌تواند به عنوان یک حرکت به سمت احیای ادعای تاریخی روسیه به داشتن و تسو نسبت به ملت‌های اقمار سابق خود در اروپای شرقی و جمهوریهای شوروی تلقی شود.

پیشنهاد وزیر دفاع روسیه پاول کراوچف مبنی بر اینکه ناتو تحت کنفرانس امنیت اروپا قرار گیرد به این جهت است که به همراه اتحادیه اروپایی و جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع به روسیه قدرت و تویی بر همه نهادهای تشکل بخش (Integrating) حوزه آتلانتیک می‌دهد و بدین ترتیب روسیه بی‌قوتی ناتو را بدست خواهد آورد که هدف سیاست خارجی روسیه به مدت ۴۵ سال است.

کیسینجر در بیان نظر خود اظهار می‌دارد: «من قویاً طرفدار شرکت روسیه در گروه هفت و کنفرانس امنیت اروپایی هستم لیکن ناتو باید شبکه‌ای ایمن تحت سایر ترتیبات باقی بماند. ناتو فقط ساختار نهادینی است که به آمریکا و اروپا مربوط می‌شود نباید بر اساس روابط آمریکا با روسیه به دریا افکنده شود چرا که آثار این امر مخالف آن چیزی است که در نظر گرفته شده است.» در ادامه می‌گوید: «رییس جمهور و مشاورین سیاست خارجی وی در دوره‌ای که آمریکا نمی‌تواند همه تعهدات دوران جنگ سرد را عملی سازد به قدرت رسیدند آنها با وضعیتی که در آن دیپلماسی و اقتصاد می‌بایست جایگزین نظامیگری دو قدرت جهانی شود روبرو گشتند. این وضعیت ضروری می‌سازد تعریف و تبیین آنچه برای منافع آمریکا هنوز حیاتی تشخیص داده می‌شود و جاهایی که برایمان دارای اولویت می‌باشد. واقعیت‌های این انتخاب‌ها را به سمت یکی از طرق خواهد کشانید ولی مسأله اساسی این است که آیا این انتخاب‌ها توسط رهبری سیاست خارجی تحقق یافته‌اند یا در بی‌نظمی و هرج و مرج، بیشتر قصورهای مدیریت قابل جبران هستند. شانس موفقیت بزرگ هنوز باقی است لیکن پاسخ به این مسأله اساسی نیازمند دیسپلین بیشتر، سازماندهی و تمرکز بیشتر است.

کیسینجر در نوشتار ارایه شده در کنفرانس سالانه کنگره توسعه اقتصادی جهانی، جهان امروز را این گونه تعریف می‌کند: «جهان امروز متشکل از قدرتهایی است که با هم در حال رقابتند و از وجود درگیری ایدئولوژیک و درگیری آشکار و تمام عیار نظامی در بین آنها نیز خبری نیست در حالی که این کشورها با هم به طور کامل دشمن نیستند اما تعداد کشورهای بی که

کاملاً با هم دوست باشند نیز اندک است، به عبارت دیگر جهانی است بسیار پیچیده و مشابه اروپای قرن نوزدهم که به قول پالمستون نه دوست دائمی وجود دارد و نه دشمن دائمی بلکه منافع دائمی وجود دارد». وی معتقد است که دیپلماسی اروپای قرن نوزدهم است ولی نه در سطح یک قاره بلکه در سطح یک جهان.

کیسینجر در تبیین نظریه خود مبنی بر اینکه امروز برخلاف تاریخ گذشته آمریکا این کشور با چالشهای بسیار، خصوصاً چالش فکری و فلسفی روبروست معتقد است که توجیحات قبلی رهبران آمریکا برای بشر و سیاست خارجی همانند آنکه «آمریکا فلان اقدام را به خاطر جامعه جهانی انجام می‌دهد یا به خاطر حفظ اصول بین‌المللی» امروزه دیگر کارایی ندارد بلکه موجب می‌شود که سایر کشورها آمریکا را به عنوان کشوری غیر قابل اعتماد تصور کنند. راه‌حل وی آن است که از میانه سه راه (انزواگرایی - جهاد مقدس جهانی برای اعتلای دموکراسی - تنظیم سیاست خارجی به گونه‌ای که نه تنها ارزشهای معنوی و دیدگاههای اقتصادی آمریکا را تأمین کند بلکه تلاش نماید تا آنها را به مفهوم منافع ملی کشور مرتبط سازد) مسیر سوم توسط مجریان سیاست خارجی پیگیری شود و البته اظهار می‌دارد که تعریف مفهوم امنیت ملی با توجه به مشکلات موجود جهان مشکل می‌باشد. وی برخورد با روسیه، مداخله نظامی در مناطق بحرانی همانند بوسنی را از جمله مواردی می‌داند که تعیین حدود امنیت ملی آمریکا را دچار مشکل ساخته است. خود وی در خصوص روسیه معتقد است: با ارایه کمک اقتصادی به روسیه موافقم ولی وقتی به این ضرب‌المثل فکر می‌کنم که شیر زخم دیده خطرناک است، تا حدودی نگران می‌شوم. البته شخصاً آن را تجربه نکرده‌ام ولی مطمئن هستم که ضرب‌المثل فوق بی‌اساس نیست. به علاوه من از این مسأله تشویش دارم که ما باید به روسها هم در زمان قدرت باج بدهیم و هم به هنگام ضعف، بنابراین از درخواست کابینه کلیتون برای کمک اقتصادی به روسیه حمایت می‌کنم ولی نمی‌پذیرم که مشکلات روسیه را به مشکلات مربوط به طرح «مارشال» تشبیه کنند و یا اینکه تزریق کمک اقتصادی به جامعه روسیه به خودی خود موجب بوجود آمدن دولتهای مردم سالار و نهادهای با ثبات می‌شود و با وجود یک روسیه قوی موجب مسرت تمام همسایگانش می‌شود. به نظر من در اتخاذ سیاست آمریکا در قبال روسیه باید به حقایق زیر توجه شود:

۱) حفظ استقلال سایر کشورهایی که از اتحاد سابق شوروی جدا شده‌اند از عناصر ساختار

امروز سیاست بین‌الملل است.

۲) آمریکا نباید مشوق این احساس باشد که واشینگتن نوعی قدرت امپراطوری جدید در

منطقه را به عنوان کشور مسلطی که می‌تواند هر آنچه می‌خواهد انجام دهد می‌پذیرد.

۳) آمریکا باید روابط خود را با کشورهای اتحاد شوروی سابق بیشتر در سطح سیاست خارجی تنظیم کند و کمتر بر محرکهای اجتماعی آنها تکیه کند. بنابراین باید از درگیر شدن در مشاجرات داخلی آنها اجتناب ورزیده سعی کنیم با هر کسی که بر سر قدرت آید کار کنیم».

در خصوص درگیر شدن نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهانی کیسینجر معتقد است که دولت این کشور باید سه پیش شرط را در نظر آورد:

۱) تعریف روشن از اهداف ملی

۲) توقف جنگ در فرصت قابل محاسبه

۳) ادله روشن برای پایان دادن به جنگ. و در بررسی مورد بوسنی اظهار می‌دارد که «نمی‌توان اهداف ملی آمریکا را از دخالت نظامی در این کشور به روشنی تعریف کرد چرا که در طول تاریخ هرگز کشوری به نام بوسنی وجود نداشته است. این کشور از سه گروه مختلف قومی تشکیل شده است. مسأله‌ای به نام اقلیت قومی بوسنی وجود ندارد. صربها و کرواتها در سرزمینی زندگی می‌کنند که یوگسلاوی پهناور برای آنها بسیار کوچک بود یقیناً بوسنی کوچک نیز برای آنها بسیار کوچکتر است. صربها، کرواتها و مسلمانها از یکدیگر متنفرند بنابراین دخالت نظامی آمریکا در معرکه مزبور به منزله بوجود آوردن یک ملت بوسنی اقدام بی‌پایانی است که مستلزم به کارگیری نیروی نظامی گسترده‌ای است که نمی‌توان آن را پایان داد. چنان اقدامی آمریکا را درگیر چنان احساسات و خشونت‌های خواهد ساخت که اداره آن بسیار مشکل خواهد بود».

در پایان کیسینجر معتقد است که آمریکا نمی‌تواند هر دولتی را که در جهان وجود دارد بازسازی کند و به همین جهت اگر در پی انزوای خویش نیست نباید به مبصر مدرسه تبدیل شود و رفتار افراد را تصحیح نماید.

نتیجه و ارزیابی

آنچه از نظریات جدید کیسینجر برمی‌آید حاکی از تفاوت نظر وی با دیگر تحلیل‌گران سیاست خارجی آمریکا در پاره‌ای نقاط و اشتراک نظر وی با سایرین در بخشهایی است. پاره‌ای از نظرات ابراز شده تأکیدی است بر ایده‌های قبلی که بارها تکرار گردیده.

۱) برخلاف بعضی تحلیل‌گران که معتقدند رییس جمهوری آمریکا می‌بایست امور داخلی را در دستور کار خود اولویت بخشد کیسینجر معتقد است که هم امور داخلی و هم سیاست

خارجی دارای یک میزان اهمیت بوده و ناکامی در اجرای هر یک عواقب خوبی را بدنبال نخواهد داشت.

۲) در بیان انتقادهای وارده بر سیاست خارجی کلinton که مواردی از آنها در سایر تحلیلهای مربوط به سیاست خارجی آمریکا نیز آمده است^(۱۳) موارد زیر برجسته است:

- فقدان توانایی ایجاد چهارچوب مفهومی جهت سیاست خارجی
- عدم مدیریت پیچیدگیهای نظام بین‌المللی بعد از جنگ سرد
- قائل بودن به مشابهت وضعیت موجود رئیس‌جمهوری آمریکا با وضعیت ترومن
- قصور در تنظیم یک نظریه عملی در برگیرنده حوادث منفرد و بحرانیها
- بیان یکسری تحولات مفهومی نسبت به گذشته صرفاً جهت تثبیت اقدامات اتخاذ شده فعلی است

- نبود تهدید ایدئولوژی و دشمن ژئوپولیتیک در پی براندازی نظام آمریکا
 - سیاست خارجی فاقد دیسیپلین است
 - جهت حل بحران بوسنی مدیریت سیاست خارجی از پاسخ به یکی از دو سؤال اساسی اولیه قاصر مانده: حفظ تمامیت ارضی بوسنی؟ یا پایان تراژدی اخلاقی حاضر؟
- همچنین اهداف خود را دقیقاً مشخص نساخته تا تاکتیک‌های متناسب اعمال شود.

۳) کیسینجر به عنوان پیشنهاد به مسؤلین سیاست خارجی آمریکا بسط ایده منافع ملی، تأکید بر حقوق بشر درقبال چین علی‌رغم قبول انعطاف در برخورد، مصون نگهداشتن ناتو از روسیه، تأکید بر دیپلماسی و اقتصاد به جای نظامی‌گری، پرهیز از به عهده گرفتن نقش مبصر مدرسه در جامعه بین‌المللی، رفع ابهامهای مربوط به طرح مشارکت برای صلح، تعیین دقیق مناطقی که دارای منافع حیاتی برای آمریکا بوده و اولویت بندی میان آنها و عدم مداخله در بوسنی را مورد توجه قرار داده است.

در میان نظرات مختلف کیسینجر تأمل و مطالعه در خصوص طرح مشارکت برای صلح ناتو خصوصاً با توجه به الحاق روسیه بدان و پیش‌بینی الحاق سایر کشورهای آسیای میانه و قفقاز بدان و تهدیدات احتمالی مرزبندیهای جدید این طرح برای جمهوری اسلامی خصوصاً با توجه بدان که هنوز اهداف اصلی این طرح در حاله ابهام قرار دارد امری لازم و مورد تأکید است. سوای آنکه در خصوص استراتژی بلندمدت آمریکا پس از جنگ سرد باید مطالعه‌ای عمیق همه جانبه صورت گیرد.

منابع و ماخذ:

- 1 - Marin Kalb & Bernard kald, "kisinger", 1974, p.31
- 2 - Ibid p.5
- ۳ - «نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل» ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، نشر قومس، ۱۳۷۲، جلد اول صفحه ۱۷۹ به بعد.
- 4 - Marin kalb, opcit, p.37
- 5 - Ibid p.16
- 6 - Ibid p.3
- همچنین «خیابان سه طرفه» ترجمه یونس شکر خواه صفحه ۲۱۸.
- ۷ - نظریه‌های متعارض، سابق الذکر، ص ۱۸۵.
- ۸ - قبل ص ۱۸۲.
- 9 - Marin Kalb p.5 also sayom Brown "The crisis of power" foreign policy in the kisinger year, New york columbia University press, 1979, P.132
- ۱۰ - بررسی قالب نظری کیسینجر به عنوان یک واقع‌گرای معاصر تماماً متخذ از کتاب نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل» می‌باشد صفحات ۱۴۳ تا ۱۸۵.
- ۱۱ - جهت بررسی تفصیلی دیدگاه‌های نظری کیسینجر به کتاب مارین کلب خصوصاً کتابنامه مفصل آخر آن و کتابنامه مذکور در کتاب نظریه‌های متعارض در روابط بین‌المللی که به فارسی نیز ترجمه شده و کتاب «راز آشکار» ترجمه مهدی تقوی و عبدالله کوثری خصوصاً صفحات ۳۰ الی ۴۸ همچنین کتاب «دست پنهان قدرت» مسعود برق لامع و کتاب سه گفتار از هنری کیسینجر ترجمه دکتر دوست محمدی که نظرات و عملکرد کیسینجر را تا پایان سال ۱۹۷۳ مورد بررسی قرار داده است می‌توان مراجعه نمود.
- ۱۲ - مجله نیوزویک ۶ ژوئن ۱۹۹۴ (۱۳۷۳/۳/۱۶) مقاله *on the sea of the new world* و واشنگتن پست همین تاریخ مقاله «تصمیم درست در خصوص چین»: مقاله سوم تحت عنوان «بحران اعتبار، مشکل آمریکا در جهان امروز» در روزنامه اطلاعات ۱۸ مرداد ۱۳۷۳ به چاپ رسید.
- ۱۳ - برای مثال رجوع شود به سخنرانی کلینتون در اجلاس سپتامبر ۱۹۹۳ و تحلیل آقای چارلز ویلیام مینز در جمله فارن پالیسی زمستان ۱۹۹۴ تحت عنوان "Aworkable clinton doctrin" و تفسیر گاردین از سیاست خارجی کلینتون منقول در ضمیمه اطلاعات ۶ خرداد ۱۳۷۲ و تفسیر روزنامه وال استریت ژورنال از سیاست خارجی آمریکامنقول در ضمیمه اطلاعات ۱۲ تیرماه ۱۳۷۳ یا مقاله سیاست ملی آمریکا و مدیریت کلینتون منتشره در مجله *Regional studies* جلد ۲۷ صفحات ۸۰۷ تا ۸۱۵ یا مقاله *An american grand strategy* منتشره در *world policy journal* زمستان ۱۹۹۳ صفحات ۹ الی ۳۷